

## اهمیت ادبی و فرهنگی فوایدالنفواد از حسن علای سجزی

نجم‌الدین خواجه امیر حسن بن علاء سجزی دهلوی (۷۳۸-۶۵۱ هـ / ۱۳۳۷-۱۲۵۳ م) یکی از سخنوران و نویسندگان معروف در شبه قاره هند است. حسن سجزی و دوست صمیمی وی طوطی هند امیر خسرو دهلوی (م: ۷۲۵-۶۵۱ هـ / ۱۳۲۵-۱۲۵۳ م)، شاعر معروف دیگر آن زمان، از سبک شعر سعدی شیرازی (۶۹۱-۵۷۱ هـ / ۱۲۹۲-۱۱۷۵ م) پیروی کردند. حسن سجزی در پیروی از سعدی چنان مهارتی از خود نشان داد که او را «سعدی هند» لقب دادند.<sup>۱</sup> وی یک دیوان شعر و دو اثر دیگر به نثر به نام‌های مخ‌المعانی<sup>۲</sup> و فوایدالنفواد را از خود به جای گذاشته است.

فوایدالنفواد<sup>۳</sup> حداقل در هند معروف‌ترین اثر حسن سجزی است. این کتاب مشتمل

۱. حسن نه تنها از سعدی پیروی کرده، بلکه حتی مصرع‌هایی از غزلیات سعدی را هم تضمین نموده است. مثلاً:

وقت سعدی خوش که خوش می‌گفت بعد از هرچه گفت  
وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم

۲. حسن سجزی دهلوی مخ‌المعانی را در روز چهارشنبه بیست و سوم ماه محرم سال ۷۱۲ هـ [۱۳۱۲ م] خدمت خواجه نظام‌الدین اولیا تقدیم نمود و مورد تحسین قرار گرفت. حضرت خواجه چنان خوشحال شد که اجازه تجدید بیعت داد و کلاه خود را بر سر حسن نهاد و این بیت دو بار خواند:

در عشق تو کار خویش هر روز از سر گیرم زهی سروکار  
(رک: فوایدالنفواد، ص ۱۰۳)

۳. متن فارسی و ترجمه آن به اردو چند مرتبه از هند و پاکستان چاپ سنگی خورده است. اخیراً متن فارسی آن از ایران به تصحیح محمد لطیف ملک و به کوشش دکتر محمد محسن کیانی «میرا» از انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۷ هـ ش به چاپ رسیده است. علاوه بر این فوایدالنفواد دو مرتبه به انگلیسی هم برگردانده شده است.

بر سخنان و به قول ما هندیان «ملفوظات» مرشد حسن سجزی حضرت محبوب الهی خواجه نظام الدین اولیا (م: ۷۲۵-۶۳۴ ه/ ۱۳۲۵-۱۲۳۶ م) است. حضرت محبوب الهی در تاریخ تصوف، به ویژه در تاریخ مکتب عرفانی چشتیه در هند جایگاهی بس عالی دارد. حسن سجزی نگارش گزارش های ۸۸ مجلس حضرت محبوب الهی را، با اجازه از این مرشد خود، از ماه شعبان سال ۷۰۷ هجری شروع کرده و در ماه شعبان سال ۷۲۴ هجری به پایان رسانده است. با این حساب وی سخنان مرشد خود را در طول پانزده سال گردآوری نموده است و آنها را در پنج جلد در فواید الفواد ترتیب داده است. فواید الفواد علاوه بر مباحثی سودمند مربوط به تصوف عملی و نظری، اطلاعات ارزشمندی درباره فرهنگ اسلامی و احوال و آثار و تعلیمات بعضی شعرا و ادبا و عرفای پیشین را در بردارد. نظر به اهمیت مباحث عرفانی و همچنین سلوک چشتیه، فواید الفواد را «لایحه عمل چشتی» می خوانند.

فواید الفواد از جمله کتاب هایی است که در سده هشتم هجری در هند به نثر فارسی نوشته شدند و معدودی چند از آنها هم اکنون در اختیار علاقه مندان قرار دارند. افزون بر این فواید الفواد از لحاظ سادگی زبان، روانی بیان، صراحت در ابراز مطالب دقیق عرفانی و مبرا بودن از حشو و زواید در بیان مطالب اصلی، در تاریخ نثر فارسی دارای اهمیت شایانی است. همچنین نظریات و عقاید حضرت محبوب الهی درباره بعضی موضوعات ادبی و فرهنگی که حسن سجزی دهلوی آنها را در این کتاب ارزشمند گنجایده است، برای تکمیل احوال و آثار عرفا، شعرا، ادبا، حکمای فارسی و موسیقیدانان ایران اگرچه ناگزیر نیست، ولی نمی توان در این ضمن از آن صرف نظر کرد.

بیشتر عرفا، شعرا و نویسندگان دوره اول در هند از نقاط مختلف ایران به هند مهاجرت کردند. این مهاجرت تا قرن نوزدهم میلادی ادامه یافت. این ایرانی ها در هند روابط نزدیکی با افراد هم جنس خود در ایران داشتند و این روابط حتی پس از آمدن آنها به هند قطع نگردید.

لازم به تذکر است که مأخذ اطلاعات عرفای هندی درباره مشایخ، نویسندگان و شعرای ایرانی و غیره به ظاهر خود آثار آنها و یا روایاتی بودند که اینها شفاهی از آن افراد کسب می کردند که مرتب از ایران آن زمان به هند می آمدند، در خانقاه های عارفان

هندی اقامت می‌کردند و اطلاعاتی را دربارهٔ اوضاع اجتماعی، فرهنگی، عرفانی و ادبی را که شاهد عینی آنها بودند، در مجالس همگانی یا ویژه عرفای هندی می‌دادند. بعضی از این ایرانی‌ها خود مرید و پیرو مشایخ طریقت ایرانی بودند، ملاقاتها و تماسهای نزدیکی با آنها داشتند، با آنها محشور بودند و یا دربارهٔ بعضی از آنها از حوزه‌های عرفانی ایران اطلاعات ارزشمند به‌دست آورده بودند. این اطلاعات و گزارشها مبنی بر مشاهدات عینی آنها و یا روایاتی است که در دوران حیات آنها دربارهٔ این عرفا و غیره در ایران شایع بود. بنابراین بی‌اساس نیستند و باید در بازایی احوال و آثار و تعلیمات آنها مورد استفاده و توجه مورخین ادب و عرفان قرار گیرند. متأسفانه بیشتر دانشمندان در ایران و هند که تاریخ عرفان و ادب فارسی را به‌نگارش درآورده‌اند، به‌این آثار عرفای هندی چنانکه باید، تاکنون رجوع نکرده‌اند. آنهایی که این‌گونه آثار عرفای هندی را به‌دقت مطالعه می‌کنند، پی می‌برند که آگاهی‌ها و اطلاعاتی که دربارهٔ عرفا، شعرا و نویسندگان در مراجع عرفانی در هند فراهم گردیده‌اند، تازگی دارند و در شناسایی برخی از گوشه‌های زندگی و آثار و اندیشه‌های این رجال ایرانی نقش مهمی را ایفا می‌نمایند.

عرفا و شعرا و نویسندگان ایرانی که اطلاعات مختصر ولی جامع و پُرارزشی دربارهٔ آنها در *فوائدالنفواد* گرد آمده است، عبارتند از: ابوسعید ابوالخیر، ابراهیم ادهم، احمد غزالی، اوحدالدین کرمانی، بوعلی سینا، خاقانی شروانی، سنائی غزنوی، سیف‌الدین باخرزی، شهاب‌الدین سهروردی، خواجه عبدالله انصاری، عین‌القضاة همدانی، فارابی، فریدالدین عطار، سعدی شیرازی و غیره.

حسن سجزی دهلوی بیشتر از همه (شانزده بار) دربارهٔ احوال زندگی، تعلیمات و ارشادات ابوسعید ابوالخیر از قول مراد خود حضرت محبوب الهی سخن گفته است. سپس سیف‌الدین باخرزی (م: ۶۵۸ هـ/ ۱۲۵۹ م) است که ذکرش در *فوائدالنفواد* ده مرتبه در ضمن مجالس مختلف این عارف نامدار هندی مطرح گردیده است.

در اینجا به‌بعضی از نظریات خواجه نظام‌الدین اولیا دربارهٔ این افراد ایرانی اشاره می‌شود. سپس ما آنها را در پرتو اطلاعاتی که در منابع معتبر دیگر آمده، مورد بررسی قرار خواهیم داد تا ارزش و مناسبت این گزارشها در *فوائدالنفواد* آشکار شود.

حضرت نظام‌الدین اولیا عارفی بود صاحب ذوق، خودش شاعر بود<sup>۱</sup> و هم شعر دوست. وی همچنین در شعر صاحب نظر بود. وی همانند عرفای دیگر برای تأیید و تصدیق نظریات و عقاید خود از آثار منظوم و مثنوی عرفا و شعرای عارف و یا عارف مشرب شواهدی می‌آورد. چون امیر حسن سجزی دهلوی، جامع سخنان او، عالم و سخنوری بزرگ بود، بنابراین او این اظهارات مراد خود را با توجه خاصی در فوایدالغواد نقل نموده است.

حضرت نظام‌الدین اولیا نظر خاصی در مورد شعر داشته است. او باری به امیر خسرو دهلوی توصیه کرده بود:

”به طرز صفا هانیان بگو یعنی عشق‌انگیز و زلف و خال انگیز<sup>۲</sup>.”

اگر غزلیات امیر خسرو و حسن دهلوی را بررسی کنیم، پی می‌بریم که در غزلیات این دو شاعر وابسته به خواجه نظام‌الدین اولیا این توصیه مرشد آنها کاملاً انعکاس یافته است.

حضرت محبوب الهی باری در مجلس درباره شعر اظهار نظر می‌کرد. حسن سجزی عرض کرد که شما بارها فرموده‌اید که ”باید قرآن حکیم خواندن بر شعر گفتن غالب آید.“ سپس حسن دهلوی افزود که او حالا هر روز قرآن می‌خواند و آنچه شعر گفته شده و می‌شود، از آن توبه کرده آید، ان شاء الله تعالی<sup>۳</sup>.

این مجلس که در آن این سخن ارائه گردید در روز دوشنبه بیست و ششم ماه ربیع‌الآخر سال ۷۲۱ هجری برگزار شد. پس می‌توان حدس زد که حسن سجزی دهلوی بعد از این تاریخ به شعرگویی زیاد توجه ننمود و منظومه‌هایی که دیوانش مشتمل بر آنهاست، بیشتر آن قبل از این تاریخ سروده شده بود. به هر صورت او دیوان خود را در دوره حکومت سلطان علاء‌الدین خلجی در سال ۷۱۴ هجری گردآورده

۱. این بیت خواجه نظام‌الدین اولیا در سیرالاولیا: امیر خورد کرمانی، لاهور، ۱۹۷۸ م و منابع دیگر در

توصیف امیر خسرو دهلوی نقل شده است:

خسرو که به نظم و نثر مثلش کم خاست      ملکیت ملک سخن آن خسرو راست  
آن خسرو ماست، ناصر خسرو نیست      زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

۲. سیرالاولیا، ص ۳۱۱.

۳. فوایدالغواد، چاپ ایران، ص ۲۹۵.

است. حسن سجزی در همین مجلس باز پرسش‌هایی را درباره شعر مطرح می‌کند. او این آیه از قرآن حکیم را که درباره شعر است «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» و معنی آن را در حضور محبوب الهی خواند که آنان که متابع شعرانند، گمراهانند. حسن باز ادامه داد که جنابعالی چند مرتبه فرموده‌اید که إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةٌ حَدِيثٌ است. اگر اهل شعر اهل حکمت‌اند و آنانکه متابعت آنها می‌کنند، چرا گمراه می‌باشند؟ توضیحات حضرت محبوب الهی در پاسخ به این پرسش‌ها، مناسب و منطقی است. وی فرمود:

”شعرایی که هزل و حشو و هجو گویند، متابعت ایشان را آن حکم است، اما صحابه کرام هم شعر گفته‌اند، چنانکه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و دیگران هم گفته‌اند.“

خواجه نظام‌الدین اولیا دو بیت از حضرت علی را برای اثبات نظر خود خواند که مفهومی این بود:

”چون زنان بر اسب سوار شوند، خروج دجال را بیم باشد. یک قافیه سروج بود، دوم خروج و سوم عروج. مصرع اول ابیات حضرت علی این بود: اذا ركب الفروج علی السروج.<sup>۱</sup>“

حسن سجزی قصاید زیادی سروده است و در این‌گونه اشعار، مبالغه در مدح و ستایش ممدوح ناگزیر است. بنابراین حسن دهلوی فرصت را غنیمت شمرده، باز پرسید:

”مبالغتی که در شعر می‌باشد، حال آن چگونه باشد؟“

حضرت خواجه پاسخ داد:

”در کتابی مشهور دیده شده است که کذب را اثمی است، اما کذبی که در شعر گویند، در آن اثمی نیست“<sup>۲</sup> معنی‌اش این است که آن جائز است.

۱. سوره شعرا، آیه ۲۲۴.

۲. فواید الفواد، ص ۲۹۶.

۳. همان، ص ۲۹۶.

عرض کرده‌ام که خواجه نظام‌الدین اولیا شاعر و شعر دوست بود. این شعر دوستی او در علاقه مفراطی که به سماع داشت، هم آشکار است. وی توضیح داد که بعضی مشایخ شعر خوب می‌سرودند مثل شیخ اوحدالدین کرمانی (م: ۶۳۵ هـ)، شیخ ابوسعید ابوالخیر (م: ۴۴۰ هـ/۱۰۴۸ م) شیخ سیف‌الدین باخرزی (م: ۶۵۸ هـ/۱۲۵۹ م) و غیره. حضرت خواجه افزودند که شیخ باخرزی را در شعر غلو تمام بود و شعر خوب می‌گفت. روزی مریدان او خدمتش عرض کردند که از هر عارف کتابی و تألیفی بجای مانده است. شما چرا کتابی نمی‌نویسید؟ شیخ باخرزی جواب داد: "هر بیتی که از آن ماست، برابر کتابی است".<sup>۱</sup> از این پاسخ شیخ باخرزی می‌توان به کیفیت شعر عرفانی او پی برد. شعر یک عارف، چکیده مشاهدات و واردات یک نفر عارف است که بعد از تلاش‌های طولانی نصیب او می‌گردد.

خواجه نظام‌الدین اولیا در یکصد و هشتاد و هشت مجلس که حسن سجزی گزارش‌های آنها را در فوایدالنفواد مرقوم نموده است، تقریباً صد بیت و یا مصرع فارسی و هشت بیت و مصرع عربی را خوانده است. این خود نشانگر این حقیقت است که حضرت خواجه به شعر تعلق خاصی داشته است. ابیات زیادی در ذهن او محفوظ بودند و وی هر وقت که می‌خواست آنها را حسب حال نقل می‌کرد و این روایت بیشتر عرفای ما بوده است که آنها در لابلای گفتگوی خود ابیات حسب حال را نقل می‌کردند.

در مجلسی سخن درباره جمع و خرج دنیا می‌رفت. حضرت خواجه گفت که دنیا را نباید جمع کرد، آنچه لازم است مثل لباس، باید داشته باشید. هرچه به دست می‌آید آن را باید خرج کنید و ذخیره نکنید. سپس این بیت را خواند:

زر از بهر دادن بود، ای پسر ز بهر نهادن، چه سنگ و چه زر

در این هنگام بیتی با همین مفهوم از خاقانی شروانی (م: ۵۹۵ هـ/۱۱۹۹ م) به‌زبانش

آمد که:

۱. فوایدالنفواد، ص ۴۳.

چون خواجه نخواهد راند از هستی خود، کامی

آن گنج که او دارد، پندار که من دارم<sup>۱</sup>

روزی خواجه نظام‌الدین اولیا درباره کشف و کرامت عرفا سخن می‌گفت. او پیش‌آمدی درباره کشف و کرامت یک عارف به‌نام شیخ عثمان را بازگو کرد و سپس خلاصه نمود که "اگر درویشی را چیزی کشف شود و مردمان درباره آن اطلاع بگیرند، آن درویش باید آنجا نماند، جایی دیگر برود". به قول حضرت محبوب الهی سنائی غزنوی (م: ۵۴۵ هـ / ۱۱۵۰ م) این معنی را در این ابیات بیان کرده است:

بیش منما جمال جان افروز چون نمودی برو، سپند بسوز

آن جمال تو چیست؟ مستی تو وان سپند تو چیست؟ هستی تو

باز توضیح داد: آنچه اولیا بیرون می‌دهند، از مستی ایشان است که ایشان اصحاب سکراند برخلاف انبیا که اصحاب صحواند. سنایی آن (سکر) را مستی می‌گوید یعنی چون سر کشف کردی، بیش درنگ نباید کرد<sup>۲</sup>.

حسن سجزی دهلوی اطلاعی دیگر درباره سنایی داده است. به قول حسن سجزی، حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا می‌گفت که سیف‌الدین باخرزی (م: ۶۵۸ هـ / ۱۲۵۹ م) بارها گفتی که من مسلمان کرده یک قصیده سنایی‌ام. شخصی که در آن مجلس حضور داشت، بیتی از قصیده سنایی را خواند و چنان نمود گویا این همان بیت است که باخرزی اشاره به آن کرده است. بیت این بود.

برسر طور هوا، طنبور شهوت می‌زنی عشق مردن ترانی را بدین خواری مجوی

حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا فرمودند که "این بیت متصل آن بیت" است:

خار پای راه عیاران این درگاه را در کف دست عروس مهد عماری مجو

سپس افزودند که شیخ سیف‌الدین باخرزی بارها گفتی که "ای کاش مرا باد آنجا

برد که خاک سنایی است یا خاک او بیارد که من آن را سرمه کنم"<sup>۳</sup>.

۱. فواید الفواد، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۲۹۹، باید اشاره به این شود که آقای مدرس رضوی در مقدمه دیوان سنایی کلیه اقوال مختلف را درباره سال درگذشت سنایی آورده‌اند و به‌جای ۵۲۵، ۵۲۳ را ترجیح داده‌اند.

چون در بیت سنایی واژه عمارت آمده است، حسن سجزی پرسید که این عمارت چیست؟ توضیحی که حضرت محبوب الهی دادند، در فرهنگ‌های متداول دیده نشد. ایشان گفتند: "آن که مردمان عمارت گویند، نسبت عمارت است که نام مردی بود که این عمارت ساخته اوست. مردمان این عمارت را عنباری می‌گویند".<sup>۱</sup>

در فوایدالنفواد علاوه بر عمارت، بعضی واژه‌های دیگر هم توضیح شده است که برای پی بردن به مفهوم و سرگذشت آنها اهمیت فراوانی دارد. مثلاً:

در مجلسی بعد از صرف غذا، طشت و آفتابه آوردند. خواجه نظام‌الدین اولیا گفتند که: "در عرب طشت و آفتابه‌ای را که بعد از طعام می‌آرند، ابوالیاس گویند، یعنی مایه نومی‌دی است، زیرا که بعد از آن هیچ طعامی نخواهند آورد و نمک را ابوالفتح می‌گویند". سپس به‌طور شوخی فرمودند: "در هندوستان گویی ابوالیاس تنبول است که بعد از آن هیچ طعامی نیارند".<sup>۲</sup>

مراسمی که به مناسبت روز وفات عارفی در هند برگزار می‌شود، هندی‌ها آن را غرس می‌گویند. در جهان فارسی این لغت به این مفهوم به‌کاربرده نمی‌شود. حسن سجزی این لغت را از قول مراد خود چنین توضیح داده است:

"عرس عروسی کردن است و نیز معنی غرس فرود آمدن کاروان است در شب".<sup>۳</sup>  
توضیحی جالب توجه درباره انبه، میوه معروف و خوشمزه هندی که در فوایدالنفواد داده شده است، بدین‌قرار است:

"دومین پادشاه مملوک هند شمس‌الدین ایلتتمش (۶۳۳-۶۰۷ هـ / ۱۲۳۵-۱۲۱۰ م) که اول استاندار بدایون، زادگاه حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا و خود حسن سجزی دهلوی بود، چون او به بدایون آمد، چندتا انبه پیش او آوردند زیرا که انبه بدایون خوشمزه و شیرین می‌باشد. چون ایلتتمش انبه می‌خورد، اسم این میوه پرسید. گفتند: انب. ایلتتمش گفت که به‌زبان ترکی انب چیزی قبیح را

۱. فوایدالنفواد، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۲۴۴.

۳. همان، ص ۱۴۸.



گویند. این میوه را نغزک باید نامید<sup>۱</sup>.

عرض کرده‌ام که فواید الفواد مجموعه سخنان حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا است ولی پرسش‌هایی که حسن دهلوی خدمت این مراد خود مطرح می‌کرد و توضیحاتی که مرشد حسن می‌داد، این سخنان را مفیدتر و مفصل‌تر درآورده است. مثلاً باری حضرت محبوب الهی پایش درد می‌کرد و بنابراین او روی تخت خواب نشسته بود. وی از حضار مجلس عذر خواست. «حاضران همه دعا کردند و گفتند که حیات شما می‌باید، حیات ما متعلق به حیات شما است». حسن سجزی شاعر بود و پس به این مناسبت بیتی می‌خواند که:

جان جهانیان تویی، دشمن جان بود کسی ای همه دشمنان تو دشمن جان خویشتن  
حضرت محبوب الهی، چنانکه عرض کردم، شاعر و شعر دوست بود. ابیات بی‌شمار حفظ داشت. چون حسن این بیت خواند، ایشان مطلع این منظومه را خواندند:  
دوش صبحی ای بزد بلبل مست در چمن از خوشی صبحیش گل بدرید پیرهن<sup>۲</sup>  
پیش آمدی در فواید الفواد نقل شده است که نشانگر علاقه سلطان ایلتمش به شعر و سرپرستی از شعرا است. در این کتاب آمده است که باری در دربار ایلتمش شاعری به نام ناصری می‌خواست قصیده‌ای تقدیم شاه کند، اجازه داده شد. او این مطلع را خواند:  
ای فتنه از نهیب تو ز نهار خواسته تیغ تو مال و پیل ز کفار خواسته  
در این اثنا سلطان به کاری دیگر مشغول شد و ناصری ادامه داد و چند بیت دیگر قصیده را خواند. سلطان بعد از انجام کار درباری، دو مرتبه متوجه ناصری شد و مطلع را خواند و به ناصری گفت که از همین آغاز بخوان<sup>۳</sup>. این بود حافظه ایلتمش و علاقه‌اش به شعر. این پیش‌آمد نشان می‌دهد که پادشاهان ادب‌دوست در حقیقت خود هم صاحب ذوق بوده‌اند و در دربار رفتاری نشان نمی‌دادند که موجب دلسردی شعرا شود.  
ما قاضی منهاج سراج را به عنوان قاضی دهلوی و مورخ می‌شناسیم که کتاب معروف «طبقات ناصری» را تألیف کرده است. استاد حبیبی از افغانستان که طبقات ناصری را

۱. فواید الفواد، ص ۲۵۱.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. همان، ص ۲۵۲.

تصحیح نموده و به چاپ رسانده، اطلاعات زیادی دربارهٔ احوال این مورخ شهیر نداده است زیرا مأخذی در دست نیست که به حدّ کافی شرح حال قاضی منهاج سراج را در برداشته باشد. مورخین تاریخ ادبیات مثل ذبیح الله صفا و استاد نفیسی در آثار مفصل خود فقط این سه چهار جمله را دربارهٔ منهاج سراج آورده‌اند که:

”ابوعمر و منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین محمد بن منهاج‌الدین عثمان بن ابراهیم بن عبدالخالق جوزجانی متولد در ۵۸۹ و متوفی در ۶۹۸ هجری، نخست در غور ساکن بود و در ۶۲۲ و ۶۲۳ به سفارت به سیستان و سپس به هندستان رفته است، مؤلف کتاب بسیار فصیح معتبری است به اسم طبقات ناصری که در ۶۵۸ هجری به اتمام رساند.<sup>۱</sup>“

حسن سجزی دهلوی اطلاعات اساسی و مفیدی دربارهٔ این قاضی دهلی دوره ایلتمش را از قول خواجه نظام‌الدین اولیا که او را دیده بود، به دست داده است. این اطلاعات اخلاق منهاج سراج، تمایل او به عرفان، علاقه‌اش به شعر و سماع و جایگاه او در جامعه آن دوران را آشکار می‌سازد و چون مبنی بر اظهارات محبوب الهی است که او را دیده و در مجلس تذکیر او شرکت نموده، باید معتبر تلقی شود و برای ترسیم شخصیت قاضی منهاج سراج حتماً مورد استفاده قرار گیرد.

قاضی منهاج سراج هر دوشنبه در مسجدی تذکیر می‌گفت و دوران وعظ و تذکیر ابیاتی را نقل می‌کرد. باری این رباعی خواند:

لب بر لب دلبران مهوش کردن و آهنگ سرزلف مشوش کردن  
امروز خوش‌ست لیک فردا خوش نیست خود را چو خسی طعمهٔ آتش کردن<sup>۲</sup>

حضرت محبوب الهی دربارهٔ تأثیر تذکیر قاضی منهاج سراج می‌گفت:

قبل از اینکه با مرشد خود بابا فرید گنج شکر (۶۶۴-۵۶۹ هـ/۱۲۶۵-۱۱۷۳ م) به پیوندم و داخل حوزهٔ عرفانی‌اش گردهم، باری در مجلس تذکیر قاضی منهاج سراج چنان تحت تأثیر گرفتم که ”از غایت ذوق بیخود گونه شدم، گویی که من مرده‌ام و یا چه شده

۱. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی: استاد سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴ هـ، ص ۱۳۵.

۲. فوایدالنفواد، ص ۲۲۷.

است. پیش از آن من خود را آنچنان در سماعی و در هیچ حالی نیافته بودم“ نظر به این مقام قاضی منهاج سراج، عزیزی به او گفت: ”تو لایقِ قضا نه‌ای، تو لایقِ آنی که شیخ‌الاسلام باشی“.

خواجه نظام‌الدین اولیا دربارهٔ تأثیر عمیق تذکیرِ قاضی منهاج سراج بر شنوندگان، این بیت را می‌خواند:

تو ز لب سخن گشادی، همه خلق بی‌زبان شد تو بهره خرام کردی هم دیده‌ها روان شد<sup>۱</sup>  
حضرت محبوب الهی دربارهٔ منهاج سراج گفته است که او مردی صاحب ذوق بود که به سماع علاقه داشت. باری در مجلس سماع در منزل شیخ بدرالدین غزنوی که قاضی منهاج سراج او را «شیرِ سرخ» می‌خواند، شرکت کرد. در این مجلس وجد کرد، دستار و دراع را که پوشیده بود، پاره پاره کرد و برای شعرِ بدرالدین غزنوی که با ردیف «آتش گرفت» است، فرمایش کرد. در *فوائد الفواد*، بیتی از این منظومه نقل شده که بدین قرار است:

نوحه‌ای می‌کرد بر من، نوحه‌گر در مجمعی آه ازین سوزم برآمد، نوحه‌گر آتش گرفت<sup>۲</sup>  
این‌گونه اطلاعات دربارهٔ شعرا و عرفای سدهٔ ششم و هفتم هجری در هند، در مأخذ دیگر به‌ندرت یافت می‌شود و بنابراین *فوائد الفواد* در این ضمن مأخذی اساسی است. گزارش‌های مجالس سماع عرفا حاکی از این است که شعر فارسی را از لحاظ تأثیر آن، می‌توان کشنده تلقی کرد. خواجه قطب‌الدین بختیار کاکلی (م: ۶۳۳ هـ/ ۱۲۳۵ م)، خلیفهٔ خواجه معین‌الدین سجزی اجمیری سرسلسلهٔ عرفای چشتیه در هند، در مجلس سماع در خانقاه علی سجزی شرکت کرد. خواننده غزلی از احمد جام ژنده پیل (م: ۵۳۶ هـ) را می‌خواند، چون به این بیت رسید:

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانی دیگر است  
خواجه قطب‌الدین به‌وجد آمد، خواننده همین بیت را برایش تکرار کرد و خواجه بعد از چهار شب و روز به‌همین حال وجد درگذشت<sup>۳</sup>. این‌گونه پیش‌آمدها در منابع

۱. *فوائد الفواد*، ص ۳۰۰.

۲. همان، ص ۸-۲۲۷.

۳. همان، ص ۱۷۴.

عرفانی زیاد بازگو شده است. شعر به‌زبانهای دیگر غالب به‌یقین این چنین تأثیری نداشته است.

نظام‌الدین ابوالمؤید در دهلی وعظ و تذکیر می‌گفت. باری در مجلس تذکیر بالای منبر آمد. اوّل یک نفر قاری به‌نام قاسم آیاتی چند از قرآن حکیم خواند و سپس نظام‌الدین ابوالمؤید تذکیر آغاز کرد که "به‌خط بابای خود نبشته دیده‌ام". هنوز سخنی دیگر نگفته بود که این سخن در خلق چنان گرفت که همه در گریه شدند، آنگاه این دو مصراع بگفت:

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد      جان در غم تو زبر و زبر خواهم کرد  
نعره‌ها از خلق برآمد. بعد از آن دو سه بار همین دو مصراع بخواند و گفت: ای مسلمانان دو مصراع دیگر یاد نمی‌آید، چکنم، این سخن بر طریق عجز چنان بگفت که در همه جمع اثر کرد. آنگاه قاری قاسم دو مصراع دیگر را خواند. شیخ رباعی را کامل خواند و از منبر فرود آمد!

این گزارش نشان می‌دهد که عموم مردم در دهلی صاحب ذوق بودند، شعر می‌فهمیدند و روح شعر در آنها تأثیر می‌گذاشت و زبان فارسی حتی در دوره آغاز رواج خود در هند شمالی زبانی غریب نبوده است.

"اطلاعاتی که درباره شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (مقتول در بین ۵۹۸ و ۶۳۲ هـ) در فوایدالنفواد آمده است، احوال زندگی، تعلیمات و مقام او در حوزه عرفانی را آشکار می‌سازد. شیخ جلال‌الدین تبریزی مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود. وی پس از وفات مرشد خود خدمت شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۶۳۲-۵۳۹ هـ/۱۲۳۴-۱۱۴۵ م) رسید و از وی کسب فیض کرد و سپس به‌هند آمد. چندی با بنیانگذار مکتب سهروردی در هند شیخ بهاء‌الدین سهروردی ملتانی (۶۶۵-۵۶۵ هـ/۱۲۶۶-۱۱۷۰ م) به‌سربرد و سرانجام به‌بنگال رفت و همانجا فوت کرد.<sup>۱</sup>

۱. فوایدالنفواد، ص ۲۲۸.

۲. اخبارالاخیار، ص ۵۰.

شیخ جلال‌الدین تبریزی عطار را در نیشابور دیده بود. او به شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی گفت که من عطار را دیده‌ام. او به من گفت که مرد خدا نشان بده. نتوانستم که کسی را نشان بدهم. شیخ بهاء‌الدین سهروردی گفت: چرا از شیخ شهاب‌الدین سهروردی نشان ندادید؟ شیخ تبریزی گفت: من مشغولی‌ای که در خواجه فریدالدین عطار (۶۲۷-۵۱۳ هـ/۱۲۳۰-۱۱۱۹ م) دیدم، مشغولی دیگران به جنب آن معزولی است.<sup>۱</sup>

سپس در *فوائدالنفواد* از قول پیر مردی نقل شده است که:

«این پیر مرد عطار را دیده بود. (عطار) در اوایل حال عظیم پریشان قدم بود. او شهید شد و آن چنین بود که کفار (یعنی منگولها) به نیشابور رسیدند. عطار با هیفده یار خود، رو به قبله نشسته بود. منتظر آن بود که کافران بیایند و آنها را شهید کنند. بالاخره سربازان چنگیز رسیدند و کشتن آغاز کردند. در آن وقت خواجه فریدالدین عطار چون دید که یاران او را می‌کشند، گفت: این چه تیغ قهاری است و این چه تیغ جباری است! چون سربازان چنگیز روی به عطار کردند که او را بکشند، عطار می‌گفت: این چه کرم است و این چه مکرم است و این چه احسان است»<sup>۲</sup>.

دولت شاه سمرقندی درباره شهادت عطار می‌نویسد:

«به‌زمان فترت چنگیز خان به‌دست لشکر مغول افتاد و در قتل عام شهید شد، تعجیل قتل خود می‌کرد»<sup>۳</sup>.

بیشتر تذکره‌نگاران بعدی همین روایت شهادت عطار را با بعضی حکا و اضافه بیان کرده‌اند. به‌نظر می‌رسد که این روایت به‌زودی بعد از درگذشت عطار در سده نهم هجری شایع بود. ولی آنچه در *فوائدالنفواد* آمده با روایات کشته شدن عطار در مآخذ دیگر فرق دارد. گویا در مجلس خواجه نظام‌الدین اولیا این روایت عرفانی‌تر شده است. استاد نفیسی کشته شدن عطار به‌دست مغولان را از لحاظ تاریخی بی‌اساس تلقی

۱. *فوائدالنفواد*، ص ۲۹۸.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. *تذکره‌الشعرا*، چاپ لیدن، ۱۳۱۸ هـ ش، ص ۹۲-۱۸۷.

می‌کند<sup>۱</sup> ولی دکتر زرین‌کوب مطالبی را که درباره کشته شدن عطار به دست مغولان در فواید الفواد آمده، معتبر می‌انگارد و می‌گوید:

”از این مجموعه که شاعر دهلی طی پانزده سال مصاحبت با شیخ از اقوال وی جمع آورده است، به سبب آن که مبنی بر مشهودات و مسموعات خواجه نظام‌الدین اولیا و غالباً متضمن مطالب جالب و قابل اعتماد است، یکجا به مناسبت اشارت به حیات عطار در زمان واقعه تار دارد و جای دیگر ضمن اشارت به شیخ جلال‌الدین تبریزی که شیخ عطار را ملاقات کرده بود، واقعه شهادت او را بر دست تار تصریح می‌کند و این نکته برای اثبات شهادت شیخ بر دست تار کافی است“<sup>۲</sup>.

حسن سجزی دهلوی اطلاعاتی درباره احوال و آثار و تعلیمات بعضی عرفای ایرانی و هندی را از قول مراد خود در فواید الفواد گرد آورده است، که دارای اهمیت زیادی است و باید در ترسیم زندگی و فعالیت‌های این عرفا از آنها استفاده کرد. زیرا که به قول استاد زرین‌کوب، بیشتر مبنی بر مشهودات و مسموعات خواجه نظام‌الدین اولیا و غالباً متضمن مطالب جالب و قابل اعتماد است<sup>۳</sup>.

عارف معروف ایرانی شیخ ابوسعید ابوالخیر (م: ۴۴۰ هـ) مورد توجه زیاد عرفای هندی بوده است. چنانکه قبلاً عرض کردم، خواجه نظام‌الدین اولیا اشاره‌های متعددی به زندگی، تعلیمات و سلوک او نموده است. در حالی که جامع سخنان ابوسعید ابوالخیر گفته است که ابوسعید ابوالخیر شعر نه سروده است و ابیات دیگران را دوران گفتگوی خود نقل می‌کرد، ولی خواجه نظام‌الدین اولیا چندتا رباعی و بیت ابوسعید ابوالخیر را هم در اثبات و تصدیق عقاید عرفانی خود نقل کرده است. خواجه نظام‌الدین اولیا درباره نماز معکوس شیخ ابوسعید ابوالخیر سخن می‌گوید زیرا که خود مراد او حضرت بابا فرید گنج شکر (م: ۶۶۴ هـ) این گونه نماز را گزارده بود<sup>۴</sup>. داستان ملاقات ابوسعید

۱. جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، استاد سعید نفیسی، تهران، مقدمه، ص سطر.

۲. جستجو در تصوف ایران: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش، ص ۲۶۹.

۳. همان، ۲۶۹.

۴. فواید الفواد، ص ۷.

ابوالخیر با ابوعلی سینا (م: ۴۲۸ هـ) هم در *فوائدالنفواد* نقل شده است. درحالی که برخی محققین درباره این ملاقات تردید دارند، بهر صورت گزارش این ملاقات را به زبان خود خواجه نظام‌الدین اولیا گوش دهید:

”ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه و بوعلی سینا با همدیگر ملاقات کردند، چون از یکدیگر جدا شدند، بوعلی صوفی‌ای را که ملازم خدمت شیخ بود، بر راه کرد که چون من از خدمت شیخ باز گردم، هرچه شیخ در باب من گوید، بر من بنویسی، چون بوعلی بازگشت، شیخ ابوسعید رحمه الله علیه هیچ ذکر او بر زبان نراند، نه به نیکی و نه به بدی، چون آن صوفی هیچ ذکر او نشنید، یک روز خدمت شیخ سؤال کرد که بوعلی سینا چگونه مردی است؟ شیخ فرمود که مردی حکیم است و طیب و بسیار علم دارد اما مکارم اخلاق ندارد. صوفی صورت این حال بر بوعلی سینا نوشت. بوعلی از آنجا به خدمت شیخ چیزی در قلم آورد و این معنی هم نبشت که من چندین کتاب در مکارم اخلاق نبشته‌ام، شیخ چرا باید بگوید که فلان مکارم اخلاق ندارد؟ شیخ تبسم فرمود و گفت که من نگفته‌ام که بوعلی مکارم اخلاق نداند، بل گفته‌ام که ندارد“<sup>۱</sup>.

این پیش‌آمد با اختلاف جزئی در سخنان ابوسعید هم نقل شده است:

”پیش‌آمدی دیگر درباره ابوسعید ابوالخیر در *فوائدالنفواد* آمده است که جالب توجه است. حسن سجزی می‌نویسد که روزی حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا فرمود که هر فعلی که از بنده به وجود می‌آید، خیر باشد یا شر، خالق آن خدا است. در توضیح این نظر، حضرت خواجه پیش‌آمدی متعلق به شیخ ابوسعید ابوالخیر را نقل کرد که او در راهی می‌رفت. سفیهی از عقب آمد و دستی بر قفای شیخ زد. شیخ گردن خود را پیچید و آن سفیه را دید. سفیه گفت: مرا چه می‌بینی؟ شما خود گفتید که هر خیر و شر که می‌رسد، از آنجاست. شیخ پاسخ داد: آری همچنین است ولی می‌بینم که کدام بدبخت را نامزد این کار کرده‌اند“<sup>۲</sup>.

۱. *فوائدالنفواد*، ص ۲۲۷.

۲. همان، ص ۲۹۴.

در فوایدالنفواد بعد از ابوسعید ابوالخیر درباره احوال و سلوک و شعر سیف‌الدین باخرزی (م: ۶۵۸ هـ/ ۱۲۵۹ م) بیشتر از عرفای دیگر ایرانی سخن رفته است. به قول حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا این پنج عارف بزرگ معاصر یکدیگر بودند: شیخ ابوالغیث یمنی، شیخ سیف‌الدین باخرزی، شیخ سعدالدین حمویه (م: ۶۵۰ هـ/ ۱۲۵۲ م)، شیخ بهاء‌الدین زکریای ملتانی و شیخ‌الاسلام فریدالدین گنج شکر که مرشد خواجه نظام‌الدین اولیا بود.

سپس احوال جوانی سیف‌الدین باخرزی را بیان می‌کند که وی اول مخالف شدید مشایخ و اهل فقر بود و در تذکیر سخت مخالفت آنها می‌کرد. این خبر به شیخ نجم‌الدین کبری (م: ۶۱۸ هـ/ ۱۲۲۱ م) رساندند. شیخ گفت که مرا به مجلس تذکیر او ببرید. وابستگان او گفتند که مصلحت نیست بروید، مبادا او در حضور شما سفاhti کند. باز هم شیخ نجم‌الدین کبری در مجلس تذکیر او شرکت کرد. شیخ باخرزی چون نجم‌الدین کبری را دید، از عرفا پیش از پیش بد گفت. شیخ نجم‌الدین سر می‌جنبانید و آهسته می‌گفت: "سبحان الله! چه قابلیت دارد این جوان" تذکیر تمام شد. شیخ نجم‌الدین برخاست، به در مسجد رسید و گفت که آن صوفی تاکنون نیامده! همان لحظه شیخ سیف‌الدین از جمع مردم بیرون آمد، نعره زد، جامه درید و بر پای شیخ نجم‌الدین افتاد. شیخ شهاب‌الدین سهروردی (م: ۶۳۲ هـ) هم در آن جمع حضور داشت، او نیز بر پای شیخ نجم‌الدین افتاد و هردو مرید او شدند!

این هردو با شیخ نجم‌الدین به منزلش می‌آمدند. شیخ سیف‌الدین طرف دست راست و شیخ شهاب‌الدین طرف دست چپ شیخ نجم‌الدین قدم می‌زدند. شیخ نجم‌الدین به شیخ سیف‌الدین گفت:

"ترا از دنیا نصیب تمام خواهد بود و در عقبی بیش از آن و شیخ شهاب‌الدین را گفت که ترا هم در دنیا و عقبی راحت خواهد بود اما شیخ سیف‌الدین را بیشتر خواهد بود."



بعد از آن به شیخ سیف‌الدین دستور داد که به بخارا رود و ساکن شود که بخارا ترا به اقطاع دادیم. شیخ سیف‌الدین عرضداشت کرد که آنجا علما بسیارند. غلبه و تعصب ایشان با اهل معرفت و فقر معلوم است، حال من چگونه شود؟ شیخ نجم‌الدین فرمود: رفتن از تو، دیگر ما دانیم<sup>۱</sup>.

درباره طریقه نماز عشاء سیف‌الدین آمده است که بعد از نماز مغرب می‌خوابید. چون ثلث شب سپری می‌شد، بیدار می‌شد. نماز عشا می‌خواند و تا صبح در عبادت و ریاضت بسر می‌برد. سراسر عمرش به همین روال گذشت. او سماع هم می‌شنید ولی نه این چنین که مجلس سماع مرتب می‌کنند، مردمان را فراخوانند و صاحبان ذوق به دعوت سماع جمع می‌شوند. او معمولاً چون نشسته بودی و حکایت می‌گفتی و سخن برداشتی، در این میان وقت او خوش شدی، چون پرسیدی، گفتم: اینجا کسی هست که چیزی بگوید؟ آنگاه گوینده بیامدی و چیزی بگفتم. این بود سماع سیف‌الدین باخرزی<sup>۲</sup>.

درباره درگذشت سیف‌الدین در فواید‌الفواد آمده است که مردی در بخارا شبی در خواب دید که شعله سوزان را از دروازه بخارا بیرون می‌برند. چون بیدار شد، خدمت بزرگی رفت که تعبیر خواب را بپرسد. آن بزرگ گفت: ولی صاحب نعمتی از بخارا نقل خواهد کرد. همچنین سیف‌الدین پیر خود را در خواب دید که به او می‌گوید که برای دیدارش بسیار مشتاق است. بعد از این خواب سیف‌الدین در مجلس تذکیر تنها درباره فراق و وداع سخن گفت. حضار مجلس تعجب کردند. سپس شیخ باخرزی نشیدی خواند با ردیف «خیرباد» که بیتی از آن بدین قرار است:

رفتم ای یاران به سامان خیر باد نیست آسان درد هجران خیر باد

بعد از نشید، به حاضران گفت: ای مسلمانان! بدانید و آگاه باشید که پیر من مرا در خواب گفته است که بیا! من می‌روم، خیر باد. او به زودی بعد از این درگذشت<sup>۳</sup>.

۱. فواید‌الفواد، ص ۳۰۴.

۲. همان، ص ۲۶۴.

۳. همان، ص ۲۶۴.

بادشاهی بود به نام تارانی، او را قتل کردند. این پادشاه با شیخ باخرزی روابط حسنه داشت. چون تارانی کشته شد، یک نفر دیگر را پادشاه ساختند. با این پادشاه منجمی به نام ساعی دوست بود. این منجم با سیف‌الدین باخرزی خصومتی داشت. روزی ساعی به پادشاه گفت که اگر می‌خواهی تو پادشاه بمانی، شیخ سیف‌الدین را از میان بردار که "همه تبدیل و تحویل ملک‌ها از تو می‌شود" پادشاه به ساعی گفت که برو هر طور که می‌خواهی شیخ را خدمت من بیار. او شیخ سیف‌الدین را بی‌ادبانه با دستار در گردن به دربار آورد. چون نظر پادشاه به شیخ سیف‌الدین باخرزی افتاد، تا او را چه نمودند، همان وقت از تخت فرود آمد و گفت که منظورم این نبود که بی‌ادبانه بیارند. پادشاه دست و پای شیخ را بوسیدن گرفت و معذرت‌ها کرد. شیخ به منزل خود برگشت. روز آینده پادشاه دست و پای ساعی را در بند کشید و فرستاد پیش شیخ و گفت که "ساعی کشتنی است، هر نوع که می‌خواهید، بکشید". ولی شیخ سیف‌الدین باخرزی او را نه تنها رها ساخت بلکه لباسی که خود پوشیده بود، او را پوشانید و در مجلس تذکیر خود آورد. بالای منبر رفت و این بیت خواند:

آنان که به جان من بدیها کردند      گردست دهد به جز نکویی نکنم<sup>۱</sup>

اینجا باید عرض شود که پادشاهی به نام تارانی شناخته نشد. باخرزی معاصر منکو قاآن پسر تولی خان مغول بود. به فرمانروای مذکور او را نهایت احترام می‌کرد<sup>۲</sup> و باری چون شیخ باخرزی از کرمان به بخارا برمی‌گشت، قتلغ ترکان ملکه کرمان به وی احترام بسیار کرده<sup>۳</sup> به هر صورت این تارانی اغلب این است که واژه‌ای تحریف شده است. بیشتر اطلاعاتی که حسن سجزی درباره شیخ سیف‌الدین باخرزی در فوایدالنفواد فراهم نموده است، در مأخذ مربوطه شاید نقل نشده است و تازگی دارد و باید در تکمیل احوال شیخ باخرزی مورد استفاده قرار گیرد.

۱. فوایدالنفواد، ص ۲۹۲.

۲. تاریخ عرفان و عارفان ایرانی: عبدالرفیع حقیقت رفیع، انتشارات کومش، تهران، ۱۳۷۰ خورشیدی، ص ۴۹۷.

۳. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، استاد نفیسی، ص ۷۴۳.

به قول خواجه نظام‌الدین اولیا، عین‌القضاة همدانی (۵۲۵-۴۹۲ هـ / ۱۱۳۱-۱۰۹۸ م) درباره پدر خود نوشته است که او قاضی‌ای رشوت‌ستان و حرام‌خوار بود. حسن سجزی پرسید که مقصود او از این بیان حقیقت چه بود؟ پاسخ دادند که این هم نوشته است که او را کشفی هم بود. روزی در مجلس سماع شرکت داشت. پدر عین‌القضاة هم در آنجا حضور پیدا کرده بود. پدر عین‌القضاة گفت که من شیخ احمد غزالی (م: ۵۲۰ هـ / ۱۱۲۶ م) را دیدم که در آن مجلس حضور دارد. درحالی‌که بین جای این مجلس و جایی که شیخ آن روز آنجا بود، فاصله زیاد بود. چون تحقیق کردند معلوم شد که پدر عین‌القضاة راست گفته بود. عین‌القضاة این حکایت را بیان کرد تا آشکار سازد که نعمت خدا به واسطه نماز و اوراد و خیرات نیست بلکه خدا به هر که می‌خواهد، او می‌تواند صاحب کشف و کرامت شود.<sup>۱</sup>

در پاسخ به این سؤال که آیا عین‌القضاة مرید غزالی بود؟ حضرت محبوب الهی گفتند: نه خیر و این پاسخ مبنی بر این بود که عین‌القضاة ذکر شیخ احمد غزالی و ذکر شیخ خود هم می‌کند. اگر شیخ احمد غزالی، مراد او می‌بود، او را به‌عنوان مراد خود یاد می‌کرد.<sup>۲</sup> باید یادآور شد که به‌هرصورت عین‌القضاة همدانی شاگرد و مرید شیخ احمد غزالی برادر کهنتر ابوحامد غزالی معروف به امام غزالی (م: ۵۰۵ هـ) بود. خود عین‌القضاة نوشته است:

”بعد از آن که از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم، به مطالعه مصنفات حجّة الاسلام اشتغال نمودم و مدت چهار سال در آن بودم، و چون مقصود خود از آن حاصل کردم، پنداشتم که به مقصود واصل شدم... ناگاه سیدی و مولای الشیخ‌الامام سلطان‌الطریقة احمد بن محمد الغزالی به همدان که موطن من بود، تشریف آورد و در صحبت وی در بیست روز بر من چیزی ظاهر شد که از من و ما غیر خود هیچ باقی نگذاشت و اکنون شغلی نیست جز طلب فنا“<sup>۳</sup>.

۱. فواید‌النفواد، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۴۲۵؛ عین‌القضات و استادان او، دکتر نصرالله پور جوادی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴ هـ ش، ص ۱۳۷.

درباره روابط شیخ احمد غزالی و عین‌القضاة همدانی باز در فوایدالنفواد آمده است که چون عین‌القضاة بچه بود، با بچه‌های دیگر بازی می‌کرد. احمد غزالی او را دید. چند روز بعد شیخ غزالی نزد پدر و مادر عین‌القضاة رفت و خواست که عین‌القضاة را ببیند. پدر و مادر او را پنهان کردند و گفتند که او مرد. شیخ احمد غزالی گفت که این دروغ است زیرا که نعمت‌هایی که به او خواهد رسید، تا آنها بدو نرسند، نمی‌میرد. شیخ احمد متهم بوده است، بنابراین پدر و مادر عین‌القضاة نمی‌خواستند او فرزند آنها را ببیند.<sup>۱</sup> شیخ نظام‌الدین اولیا گفت که او خواست ملام باشد و هم متهم، ولی او اصلاً پاک بود و در غایت پاکی و پارسایی می‌زیست.<sup>۲</sup>

حسن سجزی دهلوی چند جمله از قولِ مرشدِ خود درباره بعضی آثار عرفای ایرانی نقل کرده است. این جمله‌ها نظر یک عارف و متخصص عرفان درباره آثار عرفانی است، بنابراین ارزش زیادی دارند. باری حضرت خواجه گفتند:

«از جمله کتاب‌هایی که مشایخ نبشته‌اند، روح‌الارواح<sup>۳</sup> به فارسی نیک با راحت است، نیکو کتابی است. قاضی حمیدالدین ناگوری (م: ۶۳۷ هـ/ ۱۲۳۹ م) خلیفه خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری (۶۳۳-۵۳۷ هـ/ ۱۲۳۶-۱۱۴۲ م) آن را از حفظ داشت و در وعظ خود از آن نقل و اقتباس می‌کرد. همچنین قوت‌القلوب<sup>۴</sup> هم نیکو کتابی است به عربی.»

حسن سجزی بعد از این خدمت شیخ خود عرض کرد که مکتوبات عین‌القضاة همدانی هم نیکو کتابی است ولی به‌تمامی ضبط (یعنی مفهوم) نمی‌شود. حضرت محبوب‌الهی فرمودند:

«آری که آن را از سر حال نبشته است از سر وقت که او را بود، نبشته.»

۱. شاید این داستانی است محض.

۲. فوایدالنفواد، ص ۱۰۴.

۳. تألیف امیر رکن‌الدین حسین بن عالم بن محمد میانجی ابوالحسن حسینی هروی غوری معروف به «امیر حسینی یا حسینی سادات» از سلسله سهروردی بود. (رک: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۱۶۹)

۴. قوت‌القلوب، تألیف ابوطالب کلی است.

سپس حضرت خواجه افزودند که عین‌القضاة بیست و پنج ساله بود که او را بسوختند، عجب کاری در آن سن که غایت قوت جوانی است، او را چندان شغل و تعلق به حق بود، بس عجب کاری بود آن<sup>۱</sup>.

این جملات کوتاه درباره احوال و کیفیت و جایگاه عرفا و آثار عرفانی که در فواید‌النفواد نقل شده‌اند، باید مورد توجه دانشمندان ما قرار گیرند.

درباره بقراط (متوفی در حدود ۳۷۵ هـ) هم اطلاعی جالب داده شده است که در دوره زندگی محبوب الهی شایع بود که:

”بقراط حکیم را بیست پسر بود. همه در یک روز مردند، مگر سقفی برایشان افتاد، هر بیست پسر هلاک شدند. چون این خبر به بقراط رساندند، از اندک و بسیار مزاج خود متغیر نکرد“<sup>۲</sup>.

علت این صبر و تحمل بقراط بر مرگ بیست پسر را باید از این جمله حضرت محبوب الهی استنباط کرد که درباره درگذشت لیلی آورده شده است:

مجنون را خبر کردند که لیلی بمرد، گفت: ”گرامت بر من ست، چرا کسی را دوست گیرم که بمیرد“<sup>۳</sup>.

روزی خواجه نظام‌الدین اولیا درباره کشف و کرامت سخن می‌گفت. وی اشاره به شیخ سعدالدین حمویه (م: ۶۵۰ هـ/۱۲۵۲ م) نمود که وی پیری بزرگ بود مگر والی آن شهر در حق او اعتقادی نداشت. روزی آن پادشاه برای دیدن شیخ به در خانقاه او رفت. حاجبی را فرستاد که آن صوفی بچه را بیرون بیار. حاجب چون پیام شاه را به شیخ رساند، او به سخن او التفاتی نکرد و به نماز مشغول شد. حاجب صورت حال را به پادشاه باز گفت. خشم پادشاه فرونشست و او خودش به خدمت شیخ آمد. شیخ از استقبال کرد. باهم نشستند. به اشاره شیخ چند سیب از باغچه‌ای که نزدیک بود، آوردند.

۱. معتبر این است که عین‌القضاة را در سن سی و سه سالگی در شب چهارشنبه، هفتم جمادی‌الآخری

سال ۵۲۵ هجری به‌دار آویختند، رک: عین‌القضاة و استادان او، ص ۳۷.

۲. فواید‌النفواد، ص ۱۰۳.

۳. همان، ص ۲۶.

۴. همان، ص ۲۶.

شیخ سیب می‌تراشید و به پادشاه می‌داد. او می‌خورد. یکی از این سیب‌ها بزرگ بود. پادشاه چنین اندیشید که اگر شیخ را کرامتی و صفایی هست، این سیب بزرگ را به من خواهد داد. همین که این اندیشه در دل شاه گذشت، شیخ همان سیب بزرگ را برداشت و این پیش‌آمدِ جالب را بازگو کرد که برای جامعه‌شناسان اهمیتی دارد که:

”وقتی در سفر بودم. به شهری رسیدم، بر در آن شهر جمعیتی دیدم، لعابی بازی می‌کرد، آن لعاب دراز گوشی داشت. چشم آن درازگوش به‌جامه بسته بود، در این میان انگشتی به‌دست داشت. آن انگشتی را به‌دست یکی از نظارگان داد، آنگاه روی به‌سوی جمع کرد و گفت: این درازگوش برون خواهد آورد که انگشتی بر کیست. آنگاه آن درازگوش در دایره آن جمع همچنان چشم بسته گشتن گرفت و هرکسی را بوی می‌کرد تا رسید پیش آن مرد که انگشتی بروی بود، بایستاد و همانجا قرارگرفت، لعاب بیامد و آن انگشتی از آن مرد بستد. الغرض شیخ سعدالدین حمویه بعد از این تقریر پادشاه را گفت که اگر مردم چیزی از کشف و کرامت بگویند، خود را به آن حمار برابر کرده باشند و اگر نگویند و کرامتی نمایند ترا در خاطر گذرد که در این مرد صفایی نیست، این بگفت و سیب جانب او انداخت.“<sup>۱</sup>

این‌گونه بازی در هند تاکنون در شهرها و روستاها ادامه دارد و نشانگر هم بستگی فرهنگی مابین هند و ایران است.

در آخر باید عرض شود که اطلاعات جالب توجه‌ای که حسن سجزی دهلوی از قول خواجه نظام‌الدین اولیا در *فوایدالنفواد* آورده است. دارای اهمیت تاریخی، فرهنگی و ادبی است. بعضی از این گزارش‌ها در آثار مربوطه قبلی آمده است و برخی در مأخذی که حالا به‌دست داریم، دیده نشده است. این‌گونه اطلاعات درباره مشایخ و دانشمندان و شعرا و ادبای ایران زمین و هند شایع بوده است و نباید نادیده گرفته شود.

۱. فوایدالنفواد، ص ۱۵۷.

## منابع

۱. تاریخ عرفان و عارفان ایرانی: عبدالرفیع حقیقت رفیع، انتشارات کومش، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
۲. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، استاد سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴ ه.ش.
۳. تذکرة الشعرا، چاپ لیدن، ۱۳۱۸ ه.ش.
۴. جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، استاد سعید نفیسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ ه.ش.
۵. جستجو در تصوف ایران: دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ ه.ش.
۶. سیرالاولیا: امیر خورد کرمانی، لاهور، ۱۹۷۸ م.
۷. فواید الفواد به تصحیح محمد لطیف ملک و به کوشش دکتر محمد محسن کیانی «میرا»، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۷ ه.ش.